

کارکرد رویش و زایش در مثنوی مولانا با تکیه بر دفتر سوم

دکتر محتشم محمدی*

لیلا دادپور**

چکیده

گرایش به مولانا بویژه مثنوی معنوی در روزگار معاصر و در سراسر گیتی تا بدان جا کشیده شده که جستارهای گوناگون و دغدغه های معاصر نیز در اندیشه های مولانا بویژه در مثنوی کاویده شود. در این پژوهش تلاش شده تا دیدگاه های مولانا در باب زایش و رویش به معنی رها کردن گذشته و به حال متوجه شدن در مثنوی و بویژه در دفتر سوم بررسی و نمایانده شود. انبوهی پیشرفت ها و دشواری ها و مشغله های زندگی در روزگار معاصر، انسان را از غنیمت دانستن وقت، و درک نیروی حال، و ارزش در لحظه زیستن بازداشته است. از سویی انبوهی از کتاب ها درین باب در روانشناسی و ادبیات و میان رشته ای این دو جریان نوشته شده که بسیاری به فارسی برگردانده شده و بیش از ده ها بار تجدید چاپ شده اند. همه ی این ها حاوی نکته های ارزشمندی هستند که مولانا هفت قرن پیش در باب آن ها سخن گفته است. یکی از این ها جستار رویش و زایش است که درین مقاله بدان پرداخته شده است.

واژه های کلیدی: زایش، رویش، عدم، حیات دوباره، زائیدن، فنا، معاد، بهار

* عضو هیات علمی دانشگاه سلمان فارسی کازرون (مسئول مکاتبه) mohtasham@kazerunsfu.ac.ir

L.daadpur@gmail.com

** دانشجوی دانشگاه سلمان فارسی کازرون

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۲/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۱۵



مقدمه

یکی از مهم‌ترین مفاهیم عرفانی که در همه کتاب‌های عرفانی به آن توجه شده است مفهوم زایش و در پرتو آن رویش می‌باشد. چنانچه در قرآن مجید در آیه‌هایی صریحاً به این مسئله پرداخته شده مانند «إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى» خداوند شکافنده دانه و هسته است، (انعام، ۹۵) و یا «وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ» و از آسمان آبی پربرکت فرستادیم و به وسیله آن باغها و دانه هائی را که درو می‌کنند رویاندیم. (ق، ۹۰)

با ذکر این مسئله که ذهن تمام عرفای مسلمان با متن قرآن عجین شده است و اغلب آن‌ها برای بیان مقصود خود به آیات قرآن استناد می‌کنند، کلام مولانا هم سرشار از آیات و اصطلاحات قرآنی است. او در جای جای سخنان خویش از تشبیهات و استعاره‌های قرآنی و احادیث پیامبران و انبیا استفاده می‌کند. در ذهن نواندیش او این تعبیر نه تنها کهنه نشده بلکه در قالب‌هایی جدید و نزدیک به اندیشه و فکر انسان امروز ظهور می‌کند. هدف او فقط ارشاد و راهنمایی نوع بشر نیست بلکه غایت نهایی که او را به سخن سرایی واداشته رسیدن به کمال انسانی است و در این زمینه از همه عناصر طبیعت استفاده کرده است. او می‌خواهد که انسان را به عنوان جزئی از نظام آفرینش با کل هستی یکی کند تا سرانجام به مرحله سکر و سکون عرفانی دست یابد.

«گفته‌های اخلاقی مولوی عموماً با تشبیهات بدیع و انتقالات متنوع و چاشنی مطالب لطیف عرفانی و فلسفی توأم شده است و بدین سبب است که اشعار مثنوی در مذاق و مشرب اهل حال، مزه و حالت دیگر دارد که نظیر آن را در منظومه‌های مشابه اخلاقی و عرفانی کمتر می‌توان یافت.» (همایی، ۱۳۶۰: ۲۹)

در این راستا او از همه عناصر مادی و طبیعی استفاده می‌کند تا انسان را بر قله رفیع آدمیت بنشانند. در تحقیق حاضر با جستجو کردن در دفتر سوم مثنوی به سیزده مورد استفاده از مشتقات زایش و رویش در مفاهیم و کاربردهای مختلف بدین شرح رسیده‌ایم:

پنج مورد مربوط به روئیدن و جوانه زدن گیاهان و درختان می‌باشد. دو مورد فعل رویاندن به مفهوم بوجود آمدن به کار رفته است. و در مورد فعل زایش یک مورد به دوباره زنده شدن انسان



اشاره کرده و به حیات معنوی او پرداخته. سه مورد فعل زایش درباره زائیدن و وضع حمل می‌باشد. و در دو مورد هم از فعل زائیدن در مفهوم بوجود آمدن و تراوش کردن استفاده کرده‌است.

بیان مساله

آیا مرگ پایان است؟

آیا زایش‌ها و رویش‌ها، نفی معنای مرگ و تداوم جریان حیات نیست؟

آیا اگر حیات انسان در تداوم است، نومی‌دی و یأس پذیرفتنی است؟

ضرورت پژوهش

اینکه که دنیا سرشار از آوار دغدغه‌ها بر سر انسان معاصر است و ادیبان و روان‌شناسان در تلاشند تا انسان معاصر به زیستن در زمان حال تشویق کنند تا از هجمه‌ی یورش اضطراب و افسردگی در امان باشند، ضرورت پژوهش در متون عرفانی بویژه مثنوی مولانا که مرجع مراجعه‌ی بسیار ازین تلاشگران بویژه کنشگران غربی است، بیشتر به چشم می‌خورد. این پژوهش نیز تقلائی در باب زایش و رویش در مثنوی است که این دو را باب تدام حیات و امید می‌داند.

پیشینه تحقیق

آقای علی حسین پور استادیار دانشگاه کاشان طی یک تحقیق جامع ادبی تحت عنوان «تولد دوباره (مرگ پیش از مرگ در عرفان و ادب فارسی)» مرگ ارادی یا اختیاری را مطرح می‌کند که بنا به گفته عرفا از لوازم اصلی فناء فی‌الله می‌باشد و علیرغم مرگ اجباری شامل همه موجودات و افراد بشری می‌شود فقط مخصوص بندگان خالص خدا می‌باشد.

خانم‌ها مژگان زرین فکر و مریم صالحی‌نیا به همراه آقای محمدجواد مهدوی در مقاله‌های تحت عنوان «استعاره مفهومی رویش در معارف بهاء ولد» استعاره‌های رویشی متن را تحت پوشش قرار می‌دهند و سه عنصر انتزاعی عمده در معارف بهاء ولد، یعنی خدا، جهان و انسان را در این



استعاره‌ها به تصویر می‌کشند. ضمن اینکه نگاشت مرکزی این استعاره به سه صورت هستی، وجود و گیاه معرفی شده‌اند.

کارکرد رویش و زایش در مثنوی مولانا با تکیه بر دفتر سوم رویش در معنی اصلی کلمه و به معنای رویاندن و جوانه‌زدن

گیاهان و درختان از بزرگ‌ترین نمادهای عرفانی در اشعار مولای رومی هستند، اگر به محور طولی اشعار وی با دقت نگاه کنیم وی را شیفته جنبش و حرکت می‌بینیم او سکون را جز برای تعمق و واری برای پالایش روحی نمی‌پسندد. همه موجودات عالم در اشعار مولانا در جنبش و تکاپو برای رسیدن به اصل یکی شدن و وحدت وجودی هستند. یکی از این حوزه‌ها که به گون‌های انتزاعی به وفور بچشم می‌خورد. حوزه گیاهان است، به گون‌های که بسیاری از مفاهیم عرفانی توسط گیاهان محسوس و عینی می‌شود.

«عناصر رویشی در قرآن به مناسبت‌های مختلف از جمله توصیف بهشت، امر آفرینش و موارد متعدد دیگری نمود پیدا کرده است، حتی آفرینش انسان به رویش گیاه از زمین تعبیر می‌شود «وَاللَّهُ أَنْتَبَّكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا» و خداوند شما را همچون گیاهی از زمین رویانید! (نوح: ۱۷)» (زرین‌فکر و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۳)

آیا از اهمیت و ارزش والای گیاهان و درختان نزد مولای رومی نیست که آغاز مثنوی را با گله‌هایی از یک گیاه (نی) شروع می‌کند که می‌خواهد به اصل خود برگردد، به نظر می‌رسد او از این باور که درخت هستی و وجودی ما ریشه در عالمی دیگر دارد و از آنجا نشأت گرفته است استفاده می‌کند و با پی‌ریزی دقیق و طرح «بازگشت به اصلی واحد» نهایت کار آدمی را بازگشت به عالم معنا می‌داند. در نظر وی گیاهان پدیده‌هایی همتای آدمی محسوب می‌شوند هر درخت به عنوان یک عنصر رویش با تجدید حیات ادواری خود، آدمی را به یاد اسطوره بازگشت به اصلی واحد می‌اندازد مثنوی با نوای حزن‌انگیز یک نی آغاز می‌شود که سرآغاز تراوش عالی‌ترین مضامین عرفانی، و اخلاقی در قالب شعر گردید تا جان پویندگان طریقت را بسوزاند و شعله دلشان را روشن کند. «نوای نی او، که سرآغاز مثنوی است گله‌های روح را باز می‌گوید: بریده‌شدن نی از



نیستان نشان داده شده است که نی نمادی از روح انسانی است که تخته بند جسم خاکبست و رهایی نهایی آن در مرگ است. البته آن مرگ حیوانی که حیات حیوانی با آن پایان می‌پذیرد نیست، بلکه منظور از آن مرگ امیال دنیوی است که به تولد معنوی دیگری می‌انجامد.» (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۶۵)

گل‌ها و گیاهان در نظر جلال‌الدین سرشار از حس زندگی و نو شدن هستند، و از آن‌ها به عنوان نمادهایی برای نشان دادن غلیان‌های روحی خود برای رسیدن به یک هدف غایی استفاده می‌کند. «درخت‌ها و گل‌ها تمثیل‌های کامل افراد بشرند. در باغ دل آدمی نیز دم بدم خزان است و بهار است و اگر آدمی نظری بیفکند درخواهد یافت که اینها در عالم ظاهر و دنیای خارج بازتاب‌هایی بیش نیستند. و همین که معشوق در دل جلوه کند، صد هزاران گل بشکفتد و صد هزاران بلبل نوا درافکنند. بدین سبب که دنیا نیز مانند آدمی گاه صابر است و گاه شکور، باغ اکنون لباس زیبا می‌پوشد و بعد از آن، بار دیگر برهنه می‌شود.» (شیل، ۱۳۶۷: ۱۲۳)

در نظر مولوی هر گیاهی برای نشان دادن حالات و جنبه‌های گوناگون زندگی انسان‌ها و وظیفه‌های خاص به عهده دارد. اما آنچه مسلم است این است که او از انسان‌ها می‌خواهد که در خاک نمانند بلکه چون گیاهان سر برآورند و تازه و شاداب گردند و مانند گیاهان در خیال‌بندی شاعر که همواره شکوفه و میوه می‌دهند با برگزیدن راه و روش درست زندگی از فوائد کارهای نیک خود بهره‌مند گردند.

گیاهانی را که مولوی برمی‌گزیند، همه یک وظیفه را به جای می‌آورند و آن بی‌زبان شکر آب گفتن است، آبی که به آنها زندگانی می‌بخشد و این معنا به گروه مومنان که همچو سرو سوسن آزاد و شادند و به زبان‌های مختلف به ستایش خداوند مشغولند، مانند است. ابیاتی که در دفتر سوم مثنوی فعل رویش در معنی روئیدن و جوانه زدن در آنها بکار رفته از این دستند.

حلق بخشد خاک را لطف خدا تا خورد آب و بروید صد گیا
(مثنوی، دفتر ۳، بیت ۲۲)



شایان ذکر است که در هیچ کجای دفتر سوم واژه بهار به معنای رستاخیز که از تمثیلات دلخواه مولوی است نیامده و در دفتر سوم هر جا کلمه بهار آمده صرفاً به معنی فصل بهار و نو شدن طبیعت می باشد. تشبیه بهاران به روز رستاخیز که باد مانند صدای صور اسرائیل می وزد و هر آنچه ظاهراً در زیر خاک پوسیده بود، بار دیگر جان می گیرد و نمایان می شود در دفتر سوم ذکر نشده است.

فعل زایش در معنی تراوش کردن و بوجود آمدن

جامه خوابش کرد و استاد اوفتاد آه آه و ناله از وی می بزداد
(همان، بیت ۱۵۸۳)

تجدد امثال و حرکت جوهری

زین همه بگذر، نه آن مایه عدم عالمم زاد و بزاید دم بدم؟
(همان، بیت ۴۶۹۲)

مولوی به نظر و شهود عرفانی معتقد است. او به حرکت جوهریه بر خلاف عقیده حکمای مشائی اعتقاد راسخ دارد در نظر وی عالم دم به دم و لحظه به لحظه در حال نو شدن است و هدف نهایی از این نو شدن پیایی اتصال به مبدأ واجب الوجود می باشد. این عقیده مولانا در لابه لای اشعارش کاملاً مشهود است. «تجدد امثال در اصطلاح عرفا به این معنی است که فیض هستی و اعطاء وجود از مبدأ فیاض واجب الوجود، دم به دم و آن به آن و لحظه به لحظه بر موجودات و ماهیات امکانیه تجدید می شود: خواه ماهیت امکانی از نوع مجردات و مفارقات از ماده باشند، یا از نوع مادیات و امور مقارن بماده، و خواه از جواهر باشند یا از اعراض و چون این تجدد و سیلان و تجدید و نوبه نو شدن فیض وجود، بر سبیل استمرار و اتصال، بدون فترت و انقطاع است و نیز به سبب این که مابین اجزاء بهم پیوسته مشابهاً و مماثلت بل که اتحاد کامل وجود دارد، خود ممکنات، از آن تجدد غافل باشند و آن را در ظاهر احساس نکنند. مثلش مثل نور و حرارت خورشید است که علی التحقیق دم به دم و آن به آن تجدید می شود، اما به حسب ظاهر چنین احساس می کنیم که مثلاً



از یک صبح تا شام یک نور و یک حرارت بود که از خورشید بما می تافت و حال آنکه در این مدت هزاران هزار بار اجزاء نور و حرارت از خورشید جدا شده و جهان ما را گرمی و روشنی بخشیده است.» (همایی، ۱۳۶۰: ۱۶۴)

چنانچه می دانیم مولوی این قاعده را شامل جواهر و اعراض هر دو می داند.

فعل زایش در معنی زائیدن و وضع حمل کردن

هر چه زو زایید ماده یا که نر ملک وارث باشد آنها سربسر
(مثنوی، دفتر ۳، بیت ۲۴۷۷)

هر که او این ماه زاییدست هین گنجهها گیرید از شاه مکین
(همان، بیت ۹۴۳)

آن زنی هر سال زاییدی پسر بیش از شش مه نبودی عمرور
(همان، بیت ۳۳۹۹)

فعل رویش در معنی بوجود آمدن و رویاندن

هر چه روید از پی محتاج رست تا بیابد طالبی چیزی که جست
(مثنوی، دفتر ۳، بیت ۳۲۰۷)

در نظر مولانا بسان یک عارف کامل همه افعال خداوند از سرچشم‌های بنام حکمت مطلقه خداوندی منشعب می شوند و درک این قسم افعال با توجه به ظرفیت‌های روحانی افراد، مختلف می باشد، آنچه مسلم است و مولای رومی بارها به آن اشاره می کند بی سبب نبودن افعال و کارهای خداوند بر روی زمین می باشد چنانچه ما از درک مقصود عاجز باشیم این به علت نداشتن استعداد روحانی برای درک و فهم نمودن این افعال می باشد.

ولی در نهایت اگر طالب حقیقی و آگاه به آنچه می خواهی در جهت کمالات معنوی خویش استفاده کنی هستی، خداوند تمام اسباب و لوازم رسیدن تو را فراهم خواهد کرد. «خداوند هر آنچه را که بخواهد، می کند و اگر مشیت او قرار گیرد، می تواند حالات هر بشری را دگرگون سازد: مولوی، از تکرار شگفتی‌های آفرینش آفریدگار، که آثار و احکام اراده و قدرت غیر منقطع



اوست هرگز دست نمی‌دارد، و اشعار او گاهی زیباترین مزامیر یا عبارت قرآنی را به یاد خواننده می‌آورد که در آنها خالق، حافظ و داور به صور خیال شعری پر حرارت توصیف شده است.» (شیمل، ۱۳۶۷: ۳۱۷)

بیان مسئله عدم در اشعار مولانا

بلک بی علت و بیرون زین حکم آب رویانید تکوین از عدم
(همان، بیت ۳۱۵۲)

یقیناً مولانا در جای جای اشعارش به این نکته ایمانی اشاره کرده که خداوند به عنوان قادر مطلق بر جامه نیستی و عدم قبای هستی به تن کرده و بر پایه همین باور تمام نظام دنیا را به سر رشت‌های انتظام کرده است. نکته اصلی در نگرش مولوی به آفرینش این است که خداوند همه چیز را از نیستی به هستی ایجاد کرده و هرگز از تکرار این معنا در اشعارش باز نمی‌ایستد. «آدمی بدون معشوق الهی، عدم است یا حتی کمتر از آن. زیرا عدم خود قابل هست است اما آدمی، بدون معشوق ابداً قابل هستی یافتن نیست.

من از عدم زادم ترا، بر تخت بنهادم ترا آیین‌های دادم ترا، باشد که با ما خو کنی
(۲۵۶۸۴/۲۴۳۶/۵/د)

عدم گنج‌خانه و معبد نیست که خداوند، به اسم «مبدع» مانع هر شیئی را از آن پدید می‌آورد، و شاخه را بی‌ریشه ایجاد می‌کند. بدین سبب است که همه عدم را شرط اولیه هستی می‌دانند و عدم سرزمین پهناوری است که خداوند آن را در پرده هستی نهان ساخته است، دریاست که فقط کف روی آب آشکار است، یا باد است که تنها بدلیل حرکت می‌توان آن را مشاهده کرد. قرآن گواهی داده است بر اینکه خداوند هستی را از نیستی ایجاد می‌کند.

در آثار مولوی خیال‌بندی عدم را به وفور می‌بینیم و همه این‌ها برگرفته از این کلام خداوند می‌باشد که همه اسماء در عدم بودند و خداوند آنها را گواه گرفت. مصداق این آیه شریفه که «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» آیا من پروردگار شما نیستم؟ (اعراف، ۱۷۲)، و نهایت جهد عارف کامل بعد از فنا شدن از تمامی صفات بشری بازگشت به این نیستی است در حالی که سرشار از شادی و اطاعت محض خداوند می‌باشد.



خیال نیستی، عدم، به صورت صندوق، معدن و کان یا اقیانوس می‌تواند به آسانی بدین نتیجه بینجامد که آفرینش عبارت است از صورت بخشیدن به هستی‌هایی که دست کم در علم خداوند از پیش موجودند.» (شیمل، ۱۳۶۷: ۳۳۷-۳۳۸)

فعل زایش در مفهوم معاد و حیات معنوی

چون دوم بار آدمی زاده بسزاد پای خود بر فرق علتها نهاد
(مثنوی، دفتر ۳، بیت ۳۵۷)

«مستفاد است از گفته عیسی - علیه السلام -:

لَنْ يَلْجَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ مَنْ لَمْ يُوَكِّدْ مَرَّتَيْنِ

کسی که برای بار دوم زاده نشود هرگز به قلمرو حکومت خداوند راه نمی‌یابد.

لطائف معنوی، ص ۱۵۱: شرح بحرالعلوم. صلح هندوستان» (فروزانفر، ۱۳۷۶: ۳۱۸)

بی‌تردید آثار ارزشمند مرگ ارادی که به فناء فی‌الله می‌انجامد و شخص عارف را از حیات و صفات نکوهیده به اخلاق حسنه می‌کشاند در زندگی افکار و منش این بزرگواران کاملاً مشهود می‌شود.

در این جهان پهناور هر برگی بر درختان و هر مرغی بر بوته‌ها عظمت و شکوه خداوند را ستایش می‌کنند و بدون شک تمامی جهان به خاطر خداوند آفریده شده‌اند و حول محور منظمی بر پایه حکمت خداوند گردش می‌کنند تا زمانی که همگی بنا به خواست و اراده خداوند دیار فانی را وداع می‌گویم و به مصداق آیه شریفه «کل نفس ذائقة الموت» (آل‌عمران، ۱۸۵) خواهیم مرد این همان مرگ طبیعی است که شامل همه موجودات می‌شود اما عرفا و از جمله آنان مولای رومی به استناد به حدیث گرانبار «موتوا قبل ان تموتوا» (بمیرید پیش از آنکه بمیرید) مرگ دیگری را لازمه بقا و هستی می‌شمارند که به مرگ اختیاری یا ارادی از آن نام برده می‌شود.

«منظور از مرگ پیش از مرگ، مرگ صفات نفس است نه خود نفس، و دست کشیدن از صفات مدموم انسانی و مسلط گشتن بر خویشتن خویش، این نوع مرگ است که عارفان ما را بدین مرگ فرا خوانده‌اند، آن‌سان که پیش از مولانا، سنایی و عطار هم به آن اشاره کرده‌اند.



بمیرای دوست پیش از مرگ، اگر می زندگی خواهی

که ادریس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما

(سنایی، ۵۲:۱۳۶۴)

اگر پیش از اجل مرگیت باشد ز مرگت جاودان برگیست باشد

(عطار، ۱۳۵۱: ب ۴۰۲۴)

یا آن گونه که خود مولانا می فرماید:

ای خنک آن را که پیش از مرگ مرد یعنی او از اصل این رز بوی برد

(مولوی، ۱۳۷۰: ۴. ب ۱۳۷۲)

همچنین همان طور که مرگ پیش از مرگ (مردن از خود و صفات نفسانی) مقدمه زنده شدن به

خدا و اوصاف الهی است، فنای عارف در خدا نیز مقدمه بقای او در حق است، یعنی «فناء فی الله»

مقدمه «بقاء بالله» است. (حسین پور و دیگران، ۱۳۸۳)

تطبیق شیوه تحریری ابیات بین شرح کریم زمانی و نسخه نیکلسون

قابل ملاحظه است که طی بررسی های انجام شده و تطبیق دادن ابیات پیدا شده با ابیات مثنوی

معنوی براساس نسخه نیکلسون شیوه تحریری سه تا از بیت ها کاملاً با هم متفاوت می باشد، هر چند

این تفاوت فقط در شکل ظاهری بیت ها به چشم می خورد و از نظر معنایی به چشم نمی آید.

ابیات پیدا شده از این قرار هستند:

اول:

غصه ها زندان شدست و چارمیخ غصه بیخست و بروید شاخ بیخ

(زمانی، ۱۳۷۴: بیت ۳۵۹)

قبض ها زندان شدست و چارمیخ قبض، بیخست و بروید شاخ بیخ

(نیکلسون، ۱۳۷۹: بیت ۳۵۹)

دوم:

هرچه زو زاییده ماده یا که نر ملک وارث باشد آن ها سر به سر

(زمانی، ۱۳۷۴: بیت ۲۴۷۷)



هرچه زو زاییده ماده یا که نر ملک وارث باشد آن کل سربه سر
(نیکلسون، ۱۳۷۹: بیت ۲۴۷۷)

سوم:

هر چه روید از پی محتاج رست تا بیاید طالبی چیزی که جست
(زمانی، ۱۳۷۴: بیت ۳۲۰۸)

هر چه روید از پی محتاج رست تا بیاید طالبی چیزی که جست
(نیکلسون، ۱۳۷۹: بیت ۳۲۰۸)

نتیجه گیری

به کار بردن اندیشه‌های تازه و تعبیرهای نو از ویژگی‌های شعر مولانا می‌باشد. کلماتی که تکرار آن در اشعار قدما غالباً ملال‌انگیز بود را مولانا با چنان مهارت و دقتی آورده که انسان را به یاد جوش و خروش عرفانی شاعر می‌اندازد. در این رهگذر استفاده کردن از معنی رویش و زایش با چنین ابتکار و در مفهوم‌های گوناگون از جمله جوانه زدن و روئیدن گیاهان، وضع حمل و زائیدن زنان و در کاربردی استعاره گونه به معنای حیات اختیاری نشان از قدرت تخیل و تصویر سازی عالی شاعر دارد.

بی‌گمان راهنمای وی در این گونه تصویرسازی‌ها عشق است و «کمال آن است که از خودی خود قدم بیرون می‌گذارد و در ورای عالم محدود انسان‌ها با تمام انسان‌ها، با کل کائنات و با جمیع عالم اتصال و اتحاد می‌یابد، اینجاست که او از عدم و فنا که لازمه تعیین اشیا است می‌رهد و به حیات و وجودی که صفت آنچه او همه چیز هست و هیچ نیست احساس اتصاف می‌نماید و بدین گونه به آن مرتبه از کمال که اکمل تر از آن قابل تصور نیست می‌رسد.» (زرین کوب، ۱۳۷۷: ۱۵۶)

مولانا در بیان اندیشه‌های متصوفانه خود مثال‌ها و تصاویری بس متنوع، غنی و تمام‌نشدنی دارد «اما دقیقاً در همین زمینه است که نبوغ [جلال الدین] رومی می‌تواند به روشن‌ترین صورت به جلوه درآید در حالی که دیگر شاعران ایرانی به این بسنده می‌کردند که به عرف تن‌دهند و جنبش درونی خلاق خود را در باز پرداخت استادانه مضامین معین به کار گیرد [جلال الدین] رومی به ابتکار رشت‌های گسترده از موضوع‌ها و تصاویر تازه دست می‌یابد.» (جان آربری، ۱۳۷۱: ۲۳۳)



منابع و مآخذ تحقیق

الف) کتاب

- قرآن، ترجمه الهی مکارم شیرازی، نشر دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی
- اکرامی، محمدرضا، (۱۳۸۹)، حکایت صوفی، تهران: جامی.
- جان آبروی، آرتور، (۱۳۷۱)، ادبیات کلاسیک فارسی، ترجمه اسدالله آزاد، مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی.
- زمانی، کریم، (۱۳۷۴)، شرح جامع مثنوی معنوی دفتر سوم، چاپ اول، تهران: اطلاعات.
- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۳)، با کاروان حله، تهران: علمی.
- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۷)، پله پله تا ملاقات خدا، تهران: علمی.
- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۸)، تصوف ایرانی در منظر تاریخی آن.
- شیمل، آن ماری، (۱۳۶۷)، شکوه شمس، تهران: علمی و فرهنگی.
- عطارنیشابوری، فریدالدین، (۱۳۸۹)، تذکره الاولیاء، تصحیح و ویرایش مجتبی رضوانی، قم: ژکان.
- فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۷۶)، احادیث و قصص مثنوی.
- مولانا، جلال الدین محمد بلخی، (۱۳۷۹)، مثنوی معنوی، چاپ سوم، تصحیح رینولد نیکلسون، تهران: پیمان.
- همایی، جلال الدین، (۱۳۶۰)، مولوی نامه، انتشارات آگاه.

ب) مقاله

- حسین پور، علی، (۱۳۸۳)، تولد دوباره، تهران: فصلنامه مطالعات و تحقیقات ادبی، سال ۱، شماره ۱ و ۲
- زرین فکر، مژگان و مریم صالحی نیا و محمدجواد مهدوی، (۱۳۹۳)، استعاره مفهومی رویش در معارف بهاء‌ولد، تهران: دوفصلنامه علمی - پژوهشی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء، سال ۵، شماره ۹